

قاعده نفی غرر در معاملات

ابوالقاسم علیدوست

چکیده

از جمله قواعدی که در استنباط احکام معاملات و ابزارهای مالی مورد استناد قرار می‌گیرد قاعده فقهی، «نفی بیع غرری» به صورت خاص، یا «نفی غرر» به شکل عام است. مستند این قاعده، حدیث معروف نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که در آن آمده است: «نهی النبی عن بیع الغرر»، و مشهور فقیهان شیعه و اهل سنت به این حدیث عمل، و در موارد ذیل از آن استفاده کرده‌اند.

۱. اشتراط قدرت بر تحویل عوضین معامله؛

۲. اشتراط علم بر مقدار و کیفیت عوضین؛

۳. اشتراط علم بر امور مربوط به معامله چون زمان تحویل، زمان خیار و ...

در این مقاله با بررسی سند و دلالت حدیث نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و قاعده نفی غرر، فتاوی مشهور در مسائل سه گانه پیشین نقد و بررسی، و نشان داده می‌شود که گرچه حدیث و قاعده از حیث سند قابل اعتماد است، از جهت دلالت و فتاوی مشهور می‌توان در آن‌ها مناقشه کرد.

مقدمه

از جمله قواعدی که فقیهان در بررسی معاملات به ویژه معاملات جدید و ابزارهای مالی معاصر به آن توجه می‌کنند، قاعده فقهی «نفی غرر» به صورت مطلق یا «نفی بیع غرری» به صورت خاص است. بررسی سند و دلالت این قاعده فقهی و بیان حدود و گستره آن، راهنمای مناسبی برای استنباط احکام معاملات است و توجه به آن برای عموم محققان اقتصاد اسلامی به ویژه کسانی که در طراحی معاملات جدید و ابزارهای مالی نو برای بازار پول و سرمایه، کار می‌کنند ضرورت دارد.

برای روشن شدن اهمیت قاعده، بحث را با چند پرسش مرتبط آغاز می‌کنیم:

۱. آیا فروش وسایل نقلیه، اثاثیه منزل، حیوانات و... هنگامی که به سرقت رود یا مفقود شود، صحیح است؟
۲. آیا فروش املاک چون خانه و مغازه و اموال منقول هنگامی که غاصبی آن‌ها را غصب کرده و بر آن‌ها مسلط شده، صحیح است؟
۳. آیا فروش اموالی که فعلاً از دسترس مالک خارج شده و اطمینانی به بازگشت آن‌ها نیست، چون گوسفندی که از منزل رفته، کبوتری که از قفس پریده و ... صحیح است؟
به بیان جامع، آیا قدرت واقعی یا اعتقادی فروشنده بر تحویل کالا به مشتری یا قدرت مشتری بر دریافت کالا شرط معامله صحیح است؟ همین طور آیا قدرت مشتری بر تحویل قیمت کالا به فروشنده یا قدرت او بر دریافت، از نظر شرعی، شرط صحت معامله است؟
۴. آیا خرید و فروش کالایی مجهول از جهت مقدار یا کیفیت، صحیح است؟
۵. حکم خرید و فروش کالایی که هنگام معامله مجهول بوده، پس از آن معلوم شود، چیست؟
۶. آیا خرید و فروش کالا با واگذاری تعیین قیمت به تعیین یکی از متعاملین یا شخص ثالث صحیح است یا ناگزیر باید زمان معامله معین شود؟
۷. اگر فروشنده بگوید: «این کالا را به قیمت خرید به تو فروختم»، آیا معامله صحیح است؟ آیا فرقی می‌کند که خود فروشنده، هنگام فروش، به قیمت آگاهی داشته باشد یا نه؟
۸. اگر فروشنده بگوید: «این کالا را به قیمت بازار به تو فروختم»، آیا معامله صحیح است و در صورت صحت، آیا فروشنده یا خریدار خیار (حق) فسخ معامله را دارد؟
۹. اگر مشتری بگوید: «هر کیلو از این کالا را به فلان قیمت خریدم» و مقدار کالای خریداری شده را مشخص نکند، آیا معامله صحیح است؟
به بیان جامع، آیا علم تفصیلی طرفین بر مقدار و کیفیت کالا، هنگام معامله، شرط صحت آن است؟
۱۰. آیا بدون تعیین زمان تحویل کالا به مشتری، و قیمت به فروشنده، معامله باطل است؟
۱۱. آیا قرار دادن خیار (حق فسخ) نامعین (از جهت زمان) برای یک یا دو طرف معامله یا شخص ثالث، معامله را باطل می‌کند؟
به طور کلی، آیا جایی که عوضین معامله معلوم، اما شرط آن مجهول است، معامله صحیح است؟
مراجعه به کتاب‌های فقهی روشن می‌کند که برخی فقیهان بزرگوار در پاسخ به این سؤالات به قاعده «نفی غرر» یا «نفی بیع غرری» تکیه کرده‌اند.^۱ بر این اساس، بحث از این قاعده و روشن کردن نقاط ابهام آن، نقش مهمی در حل مسائل فقهی و احکام معاملات خواهد داشت.
پیش از آغاز بحث، یادآوری این نکته لازم است که برای رعایت اختصار (و طرح قاعده در حد

یک مقاله) بحث را از دو جهت محدود کرده‌ایم.

۱. محور بحث و بررسی قاعده با توجه به دیدگاه امام خمینی است و نظریات سایر بزرگان فقه، موردی مطرح شده است.

۲. قاعده «نفی غرر» در ابواب گوناگون فقهی چون بیع، اجاره و ... مطرح است. در این مقاله، بحث را در باب بیع (خرید و فروش) متمرکز کرده‌ایم؛ پس مقاله درباره قاعده نفی غرر در قرارداد بیع و با محوریت دیدگاه امام خمینی خواهد بود و در آن، از سه جهت (سند قاعده، معنای قاعده و برخی تطبیقات و مصادیق قاعده) بحث خواهیم کرد

۱. سند قاعده نفی غرر

بی تردید، مدرک اصلی قاعده نفی غرر، حدیث معروف «نهی النبی عن بیع الغرر» است. امام خمینی علیه السلام در بحث «اعتبار قدرت بر تحویل عوضین در خرید و فروش» از شیخ انصاری نقل می‌کند: ظاهر فقیهان شیعه این است که آنان به اتفاق برای استدلال قاعده به این روایت استناد می‌کنند. ^۱ ظاهر گفته سید مرتضی - آن چه از کتاب انتصار او نقل شده ^۲ - این است که فقیهان اهل سنت نیز به اتفاق به این روایت استناد می‌کنند. ^۳

حضرت امام علیه السلام می‌افزاید: طبق این نقل، شیعه و اهل سنت به این روایت نبوی استناد کرده‌اند. این روایت در کتاب *وسائل الشیعه* ^۴ و *مستدرک الوسائل* ^۵ با سندهای متعدّد نقل شده و هیچ اشکالی در صحت استناد به آن نیست؛ ^۶ به طوری که محقق نائینی آن را از مسلمات امت اسلامی دانسته است. ^۷

آیت الله خویی درباره حدیث می‌گوید: تردیدی در ضعف سند این روایت نیست؛ زیرا روایتی نبوی صلی الله علیه و آله است و از طریق امامان علیهم السلام تأیید نشده؛ هر چند استدلال به آن مشهور است؛ بنابراین اگر استناد مشهور فقیهان به روایت ثابت شود و از طرفی، استناد مشهور را جبران کننده ضعف سند روایت بدانیم، مطلوب ثابت است و گرنه استدلال به آن روایت صحیح نیست، و اثبات هر یک از آن دو (صغرا و کبرا) جدأ مشکل است. ^۸

هر چند بپذیریم که شهرت، ضعف سند روایت را جبران نمی‌کند - به ویژه آن جا که علت ضعف، مرسله بودن روایت باشد و از طرفی، استناد مشهور به روایت هم ثابت نباشد - در خصوص این مورد، نکته بالاتری وجود دارد و آن این که تأمل در سخنان بزرگان فقه نشان می‌دهد در استدلال به این روایت، اتفاق نظر هست و اتفاق، از شهرت بالاتر است؛ چرا که بر فرض شهرت جبران کننده ضعف سند نباشد، اتفاق جابر است.

به بیان دیگر، هر مکتب و صاحب مکتبی شعارهایی دارد که با آن‌ها شناخته می‌شود و هر کس مدتی با آن مکتب باشد، آن شعارها را می‌شناسد و در آن‌ها تردید نمی‌کند؛ برای مثال، هر محقق که مدتی تاریخ، کلام یا فقه اسلام را مطالعه کند، به سخنانی برمی‌خورد که یقین دارد آن‌ها سخنان پیامبر ﷺ است و به شبهه هیچ کس گوش نمی‌کند و حدیث نفی غرر از این قبیل سخنان است؛ همچون حدیث «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» یا «الناس مسلطون علی اموالهم» و «علی الید ما اخذت حتی تؤدیه».

اطمینان به روایت نفی غرر به آن پایه است که امام خمینی، استناد مشهور را نه فقط سبب جبران ضعف سند، بلکه باعث جبران ضعف دلالت نیز می‌داند^{۱۰} با این که می‌دانیم اثبات اعتقاد به جبران ضعف دلالت به استناد فهم مشهور، دشوار است، و این مطلب امام، از چیزی جز قوت استناد یاد شده حکایت نمی‌کند؛ همان گونه که محقق نائینی می‌گوید: «اسناد فقیهان بر حدیث، ما را از بررسی سند آن بی‌نیاز می‌کند»^{۱۱}.

امام خمینی رحله روایت دیگری را که از امیر المؤمنان علیه السلام نقل شده و بر نفی غرر دلالت می‌کند، می‌آورد:

از حضرت علی علیه السلام درباره فروش ماهی در نيزار، شیر در پستان، پشم در پشت گوسفندان پرسیده شد، حضرت فرمود: «هذا کله لایجوز، لانه مجهول غیر معروف یقل و یكثر و هو غرر»^{۱۲} هیچ کدام از این‌ها جایز نیست؛ زیرا مجهول و ناشناخته و قابل کم یا زیاد شدن است و این غرر است. امام در ادامه می‌فرماید:

روایاتی که بر نهي از بیع غرری مشتملند، دوتا است: یکی روایتی است که در عیون الاخبار از شیخ صدوق - با سندهایی که صاحب وسایل ذکر کرده - نقل شده ... و دومی، روایتی است که در مستدرک الوسائل از صحیفه الرضا علیه السلام نقل شده است.^{۱۳} امام راحل علیه السلام درباره اسناد این دو روایت نظر نداده است؛ اما بعید نیست که نزد او ضعیف باشند؛ هر چند ضعف سندشان به استناد مشهور فریقین جبران می‌شود. محقق نائینی می‌گوید:

علامه حلی، حدیث دیگری را به صورت مرسل و به صورت مطلق از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که «نهی النبی عن الغرر» این تعبیر را فقط علامه آورده و به احتمال قوی، کلمه «بیع» از قلم افتاده است و نمی‌توان به نقل او اعتماد کرد.^{۱۴}

امام خمینی بر محقق نائینی اشکال گرفته، می‌فرماید:

پیش از علامه حلی، شیخ طوسی در کتاب بیع خلاف، در مسأله ۲۴۵ به حدیث نبوی اول، و در کتاب ضمان مسأله ۱۳ و کتاب شرکت مسأله ۶ به نبوی دوم - نهی النبی عن الغرر - تمسک کرده است. همچنین ابن زهره در کتاب شرکت به نبوی دوم تمسک کرده است و روشن می‌شود که عقد شرکت و ضمان مشمول نبوی اول (نهی النبی عن بیع الغرر) نمی‌شوند.^{۱۵}

به هر صورت، چه نفی غرر در غیر بیع (خرید و فروش) ثابت شود یا نه، در بیع جای تردید نیست. حضرت امام خمینی در بحث سند قاعده، رهیافت‌هایی دارد که تأکید بر آن‌ها لازم است. ۱. تصریح وی به صحت استناد به روایت نبوی نهی کننده از غرر که با بسیاری از فقیهان موافق و با برخی مخالف است.

۲. بیش‌تر فقیهان بر این اعتقادند که استناد مشهور، سبب جبران ضعف دلالت حدیث نمی‌شود؛ اما شیخ انصاری به جبران آن اعتقاد دارد.^{۱۶} امام علیه السلام در این باره دو سخن دارد: یک‌جا می‌گوید:

غرر در معانی فراوانی استعمال می‌شود... و برگرداندن همه معانی به یک معنا و تعمیم دادن آن به معنای مورد نظر، چیزی است که نمی‌توان با آن موافقت کرد، مگر این که به فهم اصحاب استناد شود و این ضعیف است...؛ اما با این همه، متهم کردن همه فقیهان به خطا، مشکل است؛ چنان که پیروی از آنان بدون دلیل نیز مشکل است.^{۱۷}

و در جای دیگر می‌فرماید:

ماگر چه در سابق در دلالت حدیث مناقشه کردیم، انصاف این است که با فهم عالمان شیعه و سنت از معنای معروف و معهود این حدیث، به دیگر احتمالات اعتنا نمی‌شود. تأمل.^{۱۸}

۳. تفحص کامل امام در گردآوری روایات مربوط و اشاره به برخی از روایاتی که بسیاری از عالمان ذکر نکرده‌اند.

۴. تحقیق از این که پیش از علامه حلی افرادی چون شیخ طوسی و ابن زهره به حدیث نبوی دوم (نفی غرر به صورت مطلق) تمسک کرده‌اند.

۲. معنای قاعده نفی غرر

از توضیح سند حدیث نهی از غرر، روشن شد که قاعده نفی بیع غرری از نظر سند مشکل ندارد. آن چه مهم و محل بحث و گفت‌وگو است، معنای حدیث و به تبع آن، معنای قاعده است. باید گفت: به همان اندازه که مسأله سند قاعده روشن است، مسأله معنای حدیث و قاعده، مبهم و

اختلافی است و برای توضیح حدیث و به تبع آن رسیدن به مقصود قاعده، لازم است سه مسأله تبیین شود معنای نهی، معنای غرر و این که اضافه بیع به غرر چه نوع اضافه‌ای است.

۱/۲. معنای نهی در حدیث نبوی

آیا نهی در این روایت، نهی مولوی است و بر حرمت معامله دلالت دارد یا نهی ارشادی است و ما را به فساد و بطلان معامله راهنمایی می‌کند یا بر هر دو (حرمت و بطلان) دلالت دارد یا آن که بر هیچ یک از معانی مذکور دلالت نمی‌کند و نهی، نهی حکومتی است و پیامبر اکرم ﷺ با توجه به سمت حکومتی خویش، از بیع غرری نهی فرموده است؟
امام خمینی یک‌جا معنای اول را احتمال می‌دهد و می‌فرماید:

حمل بیع غرری بر بیع همراه با خدعه ممکن است. در این صورت باید نهی را به معنای حرمت بگیریم؛^{۱۹}

اما در جای دیگر پس از حمل معنای غرر به غیر از خدعه چون جهل و خطر، احتمال دوم را در معنای نهی مطرح می‌کند.^{۲۰} گروه بسیاری از فقیهان نیز همین معنا را احتمال داده‌اند.^{۲۱} آقای خوئی نیز می‌گوید:

گاهی از غرر، معنای خدعه اراده می‌شود. در این صورت، نهی خالص در نهی تکلیفی (حرمت) خواهد بود. گروهی از اهل لغت این را ذکر کرده‌اند.^{۲۲}

کسی معنای سوم را مطرح نکرده است. معنای چهارم را محقق نائینی به صورت احتمال مطرح کرده؛ اما در نهایت می‌گوید:

... الا این که معنا، خلاف دلالت سیاقی است به این بیان که سیاق کلام (همانند نظایر آن از قضایایی که در قالب این قضیه نقل شده) از این که نهی، نهی حکومتی باشد، بعید است.^{۲۳}

نقد دیدگاه امام خمینی و محقق نائینی

حضرت امام ﷺ در علم اصول مبنایی دارد که طبق آن باید در این حدیث معنای چهارم را می‌پذیرفت. وی معتقد است پیامبر اکرم ﷺ در میان امت اسلامی شوونی دارد. یکی از آن‌ها، شأن نبوت و رسالت است. در این شأن، پیامبر، تبلیغ‌کننده احکام (اوامر و نواهی) الهی است و اگر هم خود فرمانی دهد، ارشاد به فرمان‌های خدا است. شأن دوم پیامبر ﷺ حکومت و ریاست است و در جایگاه حاکم و سیاستگذار، به مسلمانان امر و نهی می‌کند. اطاعت از این فرمان‌ها نیز لازم است. شأن سوم پیامبر ﷺ مقام داوری و حکمیت شرعی برای رفع نزاع مالی و غیر مالی

مسلمانان است. وقتی مردم داوری نزاعی را نزد او ببرند، در جایگاه قاضی و حکم حکم می‌کند و حکمشان نافذ است.

حضرت امام علیه السلام معتقد است؛ هر چه از پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنان علیه السلام با واژه‌های «قَضَى»، «حَكَمَ»، «أَمَرَ» و امثال آن‌ها (مانند نهی) وارد شود، مقصود از آن، بیان حکم شرعی الهی نیست؛ بلکه ظاهر این است که آنان در جایگاه فرمانروا یا قاضی فرمان داده یا حکم کرده‌اند و در مقام بیان حلال و حرام الهی نبوده‌اند^{۲۴} و بر پایه همین نظر در امثال «لاضرر و لا ضرار» اعتقاد دارد که از احکام ریاستی و قضایی پیامبر صلی الله علیه و آله است و به همین جهت، ناقلان، این موارد را ضمن داوری رسول الله صلی الله علیه و آله آورده‌اند و حمل چنین نهی‌هایی بر نهی الهی (حرمت) خلاف ظاهر است.^{۲۵} به نظر می‌رسد در بحث حدیث نهی از بیع غرری نیز (طبق آن دیدگاه اصولی) نهی را نه به معنای حرمت یا بطلان، بلکه باید بر معنای نهی حکومتی و حکم حکومتی حمل می‌کردند؛ چرا که این جا نیز روایت با واژه «نهی» آمده است.^{۲۶}

اعتراض به بیان محقق نائینی آن است که نقل این فقره در شمار سایر قضایای پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه قرینه‌ای بر بُعد احتمال چهارم است؟ به عبارت دیگر، این سیاق اگر قرینه‌ای بر احتمال چهارم نباشد، قرینه‌ای بر بُعد آن نخواهد بود؛ بلکه بر عکس، حمل نهی در روایت نبوی به معنای بطلان مشکل و بعید است؛ یعنی بر فرض هم از سیاق حدیث چشم‌پوشیم بین این حدیث با احادیثی چون «لا تبع مالیس عندک» که گفته شده بر فساد بیع غیر مملوک دلالت می‌کند، فرق وجود دارد. حدیث «لا تبع...» با صیغه نهی وارد شده و به بیع غیر مملوک تعلق گرفته؛ ولی دومی را عبادة بن صامت^{۲۷} با لسان حکایتی نقل می‌کند: «نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن بیع الغرر»؛ بنابراین، مقایسه این دو نوع نقل صحیح نیست و از این جهت ما در روایاتی مانند «لا تبع...» معتقدیم در فساد و بطلان معامله ظهور دارند و در روایاتی با تعابیر «نهی النبی عن کذا» به اجمال و ابهام معتقد هستیم؛ البته این زمانی است که قرینه خاصی در کار نباشد؛ برای مثال، فقیهی که استناد مشهور را جبران‌کننده ضعف دلالت حدیث می‌داند، در این حدیث می‌تواند با تکیه بر استناد مشهور، دلالت حدیث بر بطلان و فساد معامله را ترجیح دهد و شاید سر این که امام خمینی علیه السلام در خصوص این حدیث از مبنای خود دست برداشته و آن را بر معنای دوم یعنی فساد معامله حمل می‌کند، همین باشد.^{۲۸}

۲/۲. معنای غرر

برای واژه «غرر»، معانی متعددی در کتاب‌های لغت و فقه آمده و این امر، موجب لغزش‌هایی

در فهم حدیث شده است. گاهی یک فقیه در یک کتاب فقهی چند نظر را ارائه می‌کند؛ برای مثال، شیخ انصاری ابتدا سخن کسی را نقل می‌کند که «غرر آن احتمالی (ریسک) است که عرف از آن دوری می‌کند و کسی را که به آن اعتنا ندارد، سرزنش می‌کند»؛^{۲۹} سپس آن را رد کرده، می‌گوید: «غرر، دائرمدار آن چه ذکر شد، نیست»؛^{۳۰} اما خود شیخ در جای دیگر به همان دیدگاه معتقد می‌شود.^{۳۱} همین تردید در کلام امام خمینی^{علیه السلام} نیز هست. او یک جا از گفتار شیخ انصاری مبنی بر این که به اتفاق همه، جهل در معنای غرر دخالت دارد، تعجب کرده، می‌فرماید: این مطلب از هیچ کتاب لغوی آشکار نیست؛^{۳۲} سپس در جای دیگر به همین نظر تمایل می‌یابد و در نهایت همان را برمی‌گزیند.^{۳۳}

به هر حال، برای واژه «غرر» معانی گوناگونی ذکر کرده‌اند؛ مانند خطر (ریسک)، خدعه (نیرنگ)، امری که مورد تعهد و اطمینان نباشد، امری که ظاهری فریبنده و باطنی مجهول دارد. پیش از تعیین مقصود بیان دو نکته لازم است.

اول. برخی گمان کرده‌اند از آن جا که واژه «غرر» از ماده «غ - ر - ر» مشتق است پس همه احتمالاتی که در باره ماده «غَرَّ» هست، مانند «غَرَّ» به معنای «خَدَع»، در مورد واژه غَرَّر هم خواهد بود؛ در حالی که آشنایان به ادبیات عرب می‌دانند گاهی هیأت و قالب مشتق روی معنا تأثیر می‌گذارد؛ بنابراین نمی‌توان آن چه در مورد «غَرَّ» گفته می‌شود، در «غَرَّر» معتقد شد. متقابلاً ویژگی‌های مفهومی «غرر» را نباید در «غَرَّ» جاری ساخت.

دوم. برخی از معانی متعددی که برای غرر آمده، در حقیقت به یک معنا برمی‌گردد و بر این اساس، امام خمینی^{علیه السلام} می‌گوید:

برای غرر و سایر مشتقات آن، معانی بسیاری چون «خدعه» ذکر شده است و معانی دیگر به همین معنا (خدعه) برمی‌گردد. این تفسیر از غرر، امری که ظاهری فریبنده و باطنی مجهول دارد، یا «در معرض هلاک قرار دادن» همین طور تفسیر غرر به «خطر»، همه به معنای خدعه برمی‌گردد.^{۳۴}

محقق اصفهانی می‌گوید:

اهل لغت برای غرر معانی متعدد ذکر کرده‌اند؛ مانند غفلت، خدعه، خطر، انجام کاری که در آن ایمنی از ضرر نیست، چیزی که مورد تعهد و اطمینان نیست، آن چه ظاهری پسندیده و باطنی ناپسند دارد، و به احتمال قوی، همگی معنای حقیقی غرر نیستند. برخی توضیح معنای حقیقی، برخی بیان لازم دائم، برخی لازم غالب و برخی بیان مصداق هستند. با توجه

به موارد استعمال واژه غرر، معنای نزدیک به آن، معنای خدعه است که لازم دائم آن غفلت، لازم غالب آن خطر و مصداق آن چیزی است که ظاهری پسندیده و باطنی ناپسند دارد.^{۳۵}

محقق ابروانی نیز گفته است:

می‌توان تمام معانی را به یک معنا، یعنی «خدعه» برگرداند.^{۳۶}

با روشن شدن معنای «غرر» به تبیین این واژه در حدیث «نهی النبی عن بیع الغرر» بر می‌گردیم؛ اما از آن جا که تفسیر آن در حدیث موقوف به تشخیص نوع اضافه «بیع» به «غرر» هست، بیان آن را به بعد از بحث سوم می‌گذاریم.

۳-۲. نوع اضافه «بیع الغرر»

انصاف این است که از این مطلب به صورت شایسته بحث نشده و فقط برخی، آن هم در حد گذرا به آن پرداخته‌اند؛ در حالی که بحث از آن لازم است. حضرت امام علیه السلام در ردّ سخن کسی که اضافه بیع به غرر را از نوع اضافه به مفعول می‌داند، فرموده است:

در این کلام، این اشکال وجود دارد که نهی پیامبر صلی الله علیه و آله به عمل متباین تعلق گرفته (بیع به معنای مصدري خرید و فروش)؛ پس نتیجه این است که پیامبر صلی الله علیه و آله از ایجاد بیع غرری نهی فرموده است؛^{۳۷}

بنابراین، نزد امام؛ اضافه از نوع اضافه موصوف به صفت است. محقق نائینی نیز به این نظر تصریح کرده است:

ظاهر این است که اضافه بیع به غرر از نوع اضافه موصوف به صفت است؛^{۳۸}

البته بین این دو بزرگوار، در واژه «بیع» اختلاف است. امام علیه السلام بیع را مصدر و محقق نائینی آن را اسم مصدر می‌داند.^{۳۹}

همه کسانی که در تفسیر حدیث، تعبیر «بیع غرری» را به کار می‌برند، به ظاهر دیدگاه امام و محقق نائینی را دارند و تعدادشان نیز بسیار است. اما در عین حال این سخن از دو جهت مشکل دارد. اول، اضافه موصوف به صفت از باب اضافه شی به خود آن است. چون صفت و موصوف در واقع یک چیزند. و این خلاف ظاهر است و فقط در جایی می‌توان به آن ملتزم شد که قرینه قوی بر آن باشد و در این جا نه تنها قرینه بر آن نیست، بلکه قرینه بر خلاف آن است و آن این که این حدیث همراه با تعابیر دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است؛ مانند:

نهی النبی عن بیع الحصة و عن بیع الغرر.^{۴۰}

نهی النبی ... عن بیع المضطر و عن بیع الغرر و بیع الثمرة قبل ان تدرك. ۴۱

نهی النبی ... عن بیع المضطر و عن بیع الغرر و عن بیع الثمار حتی تدرك. ۴۲

شکی نیست که اضافه بیع به ثمره و مضطر از نوع اضافه موصوف به صفت نیست؛ بلکه در اولی یا از باب اضافه مصدر به مفعول است یا اضافه اسم به آن چه بیع بر آن واقع می شود و در هر دو حالت، مصداق غرر همان مبیع است و در دومی (مضطر) یا از باب اضافه بیع به بایع (فروشنده) است اگر مقصود از مضطر بایعی باشد که اضطرار به بیع دارد ۴۳ یا از باب اضافه بیع به مبیع است اگر مقصود از آن کالایی باشد که بایع به فروش آن مضطر باشد و شاهد آن، روایت حضرت امیرالمؤمنان علیه السلام است که فرمود:

سیأتی علی الناس زمان یقدم الاشرار و لیسوا بأخیار و یباع المضطر ۴۴

که مقصود از مضطر به قرینه «بیاع» مضطرا لیه و کالایی که اضطرار بر فروش آن است خواهد بود. دوم، تفسیر «غرر» به «غرری» که در عبارت فقیهان آمده (البیع الغرری) به قرینه احتیاج دارد که در مقام نیست. چیزی که در تبیین نوع اضافه بیع به غرر می توان پذیرفت، این است که بگوییم از باب اضافه بیع به مبیع است؛ مانند اضافه بیع به ثمار یا ثمره؛ پس همان گونه که گفته می شود: «بیع الكتاب» و «بیع المصحف»، گفته می شود: «بیع الغرر» بنابراین، مقصود از غرر چیزی است که بیع به آن تعلق گرفته؛ یعنی فروش چیزی که در آن غرر هست و صدق غرر یا از آن جهت است که اصل وجود آن شیء معلوم نیست؛ چنان که ابن فارس به آن تصریح کرده ۴۵ یا از آن جهت است که کنه و حقیقت آن مجهول است؛ چنان که از هری (بنا به نقلی) به آن تصریح کرده ۴۶ یا از آن جهت که ظاهری فریبنده و باطنی مجهول دارد؛ چنان که ابن اثیر در نهاییه بدان تصریح کرده است ۴۷ یا از آن جهت که ظاهری فریبنده و باطنی ناپسند دارد؛ همان طور که شهید علیه السلام آن را از برخی نقل می کند. ۴۸

با توجه به این معنا، دلیل استناد عالمان به این روایت در بیان شرطیت «قدرت بر تسلیم» و «معلوم بودن عوضین» در قرارداد بیع، معلوم می شود؛ زیرا چیزی که قدرت بر تسلیم آن نیست یا علم به کنه آن وجود ندارد، غرر بر آن صدق می کند.

در این جا یادآوری چند نکته لازم است.

اول. در این که غرر به معنای خدعه و غفلت باشد، تردید است و این که «غر» بر معنای غفلت و امثال آن دلالت می کند، دلیل نمی شود که «غرر» نیز به آن معانی دلالت کند و گذشت که هیأت کلمات در معانی آنها تأثیر می گذارد.

دوم. گاهی گفته می‌شود: در بسیاری از کلمات اهل لغت و فقه، غرر به معنای «خطر» و «اشراف بر هلاکت» تفسیر شده است. روشن است که این دو بر اعیان خارجی (اشیاء) صدق نمی‌کند، در حالی که غرر بر اعیان اطلاق شده است. و بر اعیان تعابیر «خطری» و «مُشرف بر هلاک» صدق می‌کند. در جواب می‌گوئیم: بر فرض لفظ غرر، جز با عنایت و قرینه بر اعیان خارجی صدق نکنند، به معنای برگزیده ضرری نمی‌زند؛ چرا که مقصود از اختیار آن معنا، با توجه به خصوص واژه غرر نیست؛ بلکه با توجه به سیاق حدیث نبوی ﷺ و قراین مربوطه به آن است و به همین جهت می‌بینیم افرادی چون ابن فارس، زمانی که واژه غرر را معنا می‌کند، به «خطر» معنا می‌کند؛ اما وقتی به حدیث نبوی ﷺ می‌رسد، آن را به «چیزی که معلوم نیست وجود دارد یا نه»، تفسیر کرده، به عبد فراری و پرنده در هوا مثال می‌زند؛^{۴۹} چنان که جوهری و دیگران نیز چنین کرده‌اند.^{۵۰}

سوم. ممکن گفته است شود: در برخی روایات، نهی از «بیع الغرر» در سیاق نهی از «بیع الحصاة» آمده^{۵۱} و روشن است که مقصود از حصاة، بیع نیست؛ بلکه مراد از «بیع الحصاة» یا پرتاب سنگ بوسیله بائع یا مشتری برای بیان قطعیت معامله است که بین اعراب رایج بوده و یا پرتاب سنگ به وسیله مشتری برای تعیین بیع یا مقدار زمین خریداری شده، است.^{۵۲} وقتی چنین شد، سیاق روایت اقتضا می‌کند که «غرر» نیز در «بیع الغرر» به معنای بیع نباشد.

در پاسخ می‌گوییم: در زبان عرب باب مجاز (به ویژه در باب اسم‌گذاری) گسترده است. در بیع الحصاة نیز از آن جا که سنگ در تعیین مبیع یا مقدار مبیع نقش اساسی دارد از باب مجاز، خود آن را مبیع فرض کرده‌اند و مانعی ندارد که در بیع الغرر نیز به این اندازه از مجاز ملتزم باشیم؛ یعنی غرر به معنای خود خطر است؛ اما از باب مجاز بر آن چه در آن خطر وجود دارد، اطلاق شده است.

۳. تطبیقات و مصادیق قاعده نفی غرر

در آغاز مقاله گفتیم: فقیهان بزرگوار برای پاسخ به سؤالاتی از قاعده نفی غرر استفاده کرده‌اند و یازده سؤال را به طور مثال آوردیم. در این جا با دسته بندی آن پرسش‌ها در سه گروه، به بررسی تطبیقات و مصادیق قاعده می‌پردازیم.

۱-۳. اشتراط قدرت بر تسلیم عوضین معامله

مشهور فقیهان معتقدند: قدرت بر تسلیم (تحویل) عوضین معامله، شرط صحت بیع است^{۵۳} و فقط عده کمی از آنان این شرط را لازم نمی‌دانند^{۵۴} و بیش تر قائلان به اشتراط، به حدیث و قاعده نفی غرر استناد می‌کنند^{۵۵} و برخی چون امام خمینی رحمته الله علیه حکم مشهور را قبول دارند؛ اما در مقام استدلال، استناد به قاعده را نمی‌پذیرند.^{۵۶}

با توجه به معنایی که برای حدیث و قاعده نفی غرر کردیم، به نظر می‌رسد استدلال به حدیث برای اشتراط «قدرت بر تسلیم عوضین» مشکل است؛ چرا که برای صحت استدلال لازم است معنای «غرر»، چیزی مانند «امر مجهول الحصول» باشد تا نهی از بیع آن، شامل بیع چیزی که علم به حصول آن در دست منقول‌الیه نیست، بشود، و چنین معنایی ثابت نیست؛ بنابراین در این مسأله، حق با امام خمینی است که برای اثبات اشتراط به این حدیث استناد نکرده‌اند. در این جا دو نکته شایسته توجه است.

اول. امام علیه السلام در مسأله «اشتراط علم به عوضین» بر حدیث نفی غرر اعتماد می‌کند و اساس کار خود را اعتماد مشهور می‌داند؛ اما در مسأله «اشتراط قدرت بر تسلیم عوضین» با این که مشهور به حدیث استناد کرده‌اند، استناد آنان را تخطئه می‌کند؛ در حالی که اعتماد مشهور بر شرطیت قدرت اگر قوی‌تر از اعتماد آنان بر شرطیت علم نباشد، کم‌تر نیست. گویا این اختلاف روش جز تغییر نظر نباشد و شاید عبارت امام نیز به همین ناظر است که می‌گوید:

ماگر چه در سابق در دلالت حدیث مناقشه می‌کردیم، انصاف این است که پس از فهم یکسان عالمان شیعه و اهل سنت از معنای معروف و معهود این حدیث، به احتمالات دیگر اعتنا نمی‌شود. تأمل. ۵۷

دوم. گاه گفته می‌شود: معنای حدیث، بین چند چیز مردد است. نهی از بیع شیء مجهول، نهی از بیع شیئی که با خطر توأم است، نهی از بیع شیئی که ظاهری فریبنده و باطنی مجهول دارد و... و وقتی چنین است، مقتضای قاعده اصولی (اصالة الاحتیاط در اطراف علم اجمالی)^{۵۸} این است که از همه معانی احتمالی بپرهیزیم؛ در نتیجه، استناد مشهور برای اشتراط قدرت بر تسلیم هم صحیح خواهد بود.

در پاسخ می‌گوییم: یکی از معانی حدیث، «نهی از بیع شیئی است که ظاهری فریبنده و باطنی ناپسند دارد» و فروش چنین چیزی خدعه و حرام است، و به مقتضای قاعده دیگر اصولی، وقتی حکم یکی از اطراف (موارد) علم اجمالی معلوم باشد، علم اجمالی به علم تفصیلی به آن مورد، و شک بدوی به موارد دیگر تبدیل شده و به اصطلاح اصولی، «منحل» می‌شود؛ در نتیجه به احتیاط و پرهیز از همه موارد نیازی نخواهد بود و برای قاعده در اثبات شرط بودن قدرت تسلیم یا تحویل مجالی وجود ندارد.

۲-۳. اشتراط علم تفصیلی به عوضین

مشهور فقیهان معتقدند: علم تفصیلی متعاقبین به مقدار و کیفیت عوضین، شرط صحت

بیع است. افزون بر این که بر این مطلب، ادعای اجماع و اتفاق شده است.^{۵۹} ادله‌ای که برای این شرط ذکر شده، چند چیز است.

یکی حدیث نفی غرر است که به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت.
دلیل دوم، اجماع است که آقای خوبی در آن مناقشه کبروی کرده است:

هر چند وجود اجماع در این مسأله مسلم است، به گمان ما مدرک حکم حدیث نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مشهور بین فریقین است؛ بنابراین، اجماع تعبدی نداریم.^{۶۰}

صاحب حدائق نیز در اصل احراز اجماع، تردید صفروی دارد.^{۶۱}

دلیل سوم، روایات خاص مانند صحیحہ حلبی،^{۶۲} موثقه سماعه،^{۶۳} روایت محمد بن حمران^{۶۴} و غیر آنها است؛^{۶۵} اما از این روایات، اعتبار چنین علمی (علم تفصیلی) استفاده نمی‌شود.^{۶۶} حدّا کثر چیزی که از این روایات استفاده می‌شود، اصل معلوم بودن عوضین است؛ به گونه‌ای که عاقلان به معامله آنها اقدام کنند و به همین جهت، افرادی چون شیخ انصاری^{۶۷} و محقق ایرانی^{۶۸} در دلالت آنها بر اشتراط علم تفصیلی مناقشه کرده و احتمال داده‌اند که روایات، اصلاً با محل بحث ارتباطی نداشته باشند.

حال که وضعیت دلیل دوم و سوم روشن شد، به سراغ دلیل اول اشتراط علم تفصیلی یعنی حدیث نفی غرر بر می‌گردیم. شیخ انصاری، اصل در اعتبار شرط مذکور را حدیث نفی غرر می‌داند.^{۶۹} امام عَلَيْهِ السَّلَام نیز می‌فرماید:

دلیل اشتراط پس از اجماع و عدم خلاف، حدیث نفی غرر است.^{۷۰}

در جای دیگر (مسأله اعتبار علم به مبیع) می‌گوید:

حدیث نفی غرر و مرسله خلاف، بر آن دلالت می‌کند.^{۷۱}

نکته قابل توجه این است که اگر کسی مثل امام خمینی عَلَيْهِ السَّلَام فهم مشهور را جبران کننده ضعف دلالت روایت بداند، در مسأله اشتراط علم تفصیلی به عوضین می‌تواند با استناد به حدیث نفی غرر، قائل به اشتراط باشد؛ اما اگر کسی چنین مبنایی نداشته باشد و نه تنها فهم مشهور، بلکه فهم عالمان فریقین برای او معنای خاص و معینی از روایت را ثابت نکند، قول به اشتراط علم تفصیلی به استناد به حدیث نفی غرر مشکل خواهد بود. آری، اگر جهل به مقدار یا کیفیت عوضین به حدی باشد که سبب صدق عنوان دیگری شود که مانع از صحت بیع است، معامله از آن جهت باطل خواهد بود؛ اما باید توجه داشت که در این صورت، علت بطلان بیع، صدق آن

عنوان مزاحم است، نه نبود علم تفصیلی، و به همین جهت ما معتقدیم: اگر عنوان دیگری نباشد نمی‌توان به صرف نبود علم تفصیلی، به بطلان حکم کرد؛ چرا که اشتراط چنین شرطی نه به حدیث نفی غرر و نه به اجماع و نه به احادیث خاص تمام نیست.

۳-۳. اشتراط علم به شرایط معامله

آیا علم به شرایط معامله در صحت آن معتبر است؟ ممکن است کسی خیال کند پاسخ این پرسش به ملاحظه نوع اضافه «بیع الغرر» بستگی دارد. به این بیان که اگر اضافه از نوع اضافه موصوف به صفت باشد، منهی عنه در روایت مذکور، بیع غرری خواهد بود و این، همان طور که بر غرر موجود در عوضین صدق، می‌کند بر غرری که در عوضین نیست، اما مربوط به معامله است نیز می‌شود،^{۷۲} و فرقی نمی‌کند که غرر را به هر معنایی گرفته باشیم؛ اما اگر اضافه از نوع اضافه بیع به مبیع باشد، منهی عنه بیعی است که به مصداق غرر تعلق گرفته باشد و در این صورت، به موردی منحصر می‌شود که غرر از ناحیه عوضین باشد.

امام خمینی علیه السلام در رد این توهّم می‌فرماید:

بر فرض اختصاص حدیث به غرر در متعلق، شامل تمام انواع جهل‌های حاصل در آن می‌شود؛ حتی جهالتی که از ناحیه خود بیع در آن حاصل می‌شود؛ چرا که بیع خیاری سبب تزلزل در ملکیت می‌شود و جهالت در آن به مبیع سرایت می‌کند؛ در حالی که مقتضای اطلاق نهی، نهی از مطلق جهالت است؛ همان طور که بر فرض اختصاص آن به غرر در خود بیع، با اطلاقش شامل تمام جهل‌های حاصل در آن می‌شود؛ چه از ناحیه ذات یا متعلقات ذات^{۷۳}

به عبارت روشن‌تر، امام علیه السلام بین این که اضافه از نوع موصوف به صفت باشد یا غیر آن، فرقی نمی‌گذارد؛ بنابراین از نظر او همان طور که لازم است عوضین معلوم باشد باید شرط عوضین نیز معلوم باشد؛ البته امام در استناد به قاعده نفی غرر معتقد است: معلومیت عرفی برای نفی غرر کفایت می‌کند؛ گر چه علم به تمام جهات تعلق نگرفته باشد. و به همین جهت، در مسأله تعیین مدت پرداخت قیمت (ثمن) می‌گوید:

در ثمن معامله شرط است که از نظر عرف معلوم باشد؛ به گونه‌ای که به دید عرف غرری نباشد؛ مانند تعیین یک ماه یا یک سال، و اطلاع از تعداد روزهای آن دو لازم نیست؛ چنان که اطلاع از تعداد مثقال‌های وزن‌های متعارف لازم نیست؛ بنابراین اگر یکی از «من» یا «کیل»‌های معروف نزد مردم را تعیین کنند و مثقال‌ها یا صاع‌های آن معلوم نباشد، معامله صحیح است و این مقدار از جهالت ضرری ندارد؛ زیرا در رفع غرر، علم به تمام جهات لازم

نیست؛ مثل علم به کامل یا ناقص بودن ماه، و این که سال چند روز است، و حدیث نفی غرر - با آن معنای معروف بین فریقین که به معنای جهالت است - بر لزوم تعیین آن چه ذکر شد، دلالت می‌کند. ۷۴

گذشت که اثبات اشتراط علم به عوضین و اشتراط علم به سایر امور مربوط به بیع، همه موقوف به پذیرش جبران ضعف دلالت حدیث نفی غرر به وسیله فهم مشهور یا استناد فریقین است، و اگر کسی چنین مبنایی نداشته باشد، چنین اشتراطی را نیز نخواهد پذیرفت و به همین لحاظ گفتیم: اشتراط علم تفصیلی به عوضین و به سایر امور مربوط به بیع، از نظر ما ثابت نیست.

خلاصه و نتایج

در پایان، خلاصه و نتایج بحث را در ده نکته بیان می‌داریم که در آن‌ها به دیدگاه‌های حضرت امام نیز تصریح شده است.

۱. قواعد فقهیه از جمله ابزارهای مهم اجتهاد و استنباط احکام شرعی است و یکی از آن قواعد که مسائل بسیاری به آن ارجاع می‌شود، «قاعده نفی بیع غرر» به صورت مقتید، و «قاعده نفی غرر» به صورت مطلق است.

۲. اصل در این قاعده حدیث معروف نبوی ﷺ است که: «نَهَى عَنْ بَيْعِ الْغَرَرِ».

۳. بحث از سند حدیث و به تبع آن بحث از سند قاعده، پس از آن که عالمان شیعه و سنی به آن استناد کرده‌اند و از شعارهای دین شده است، لازم نیست. حضرت امام ﷺ نیز در این مسأله مانند مشهور عمل کرده است.

۴. مهم‌ترین بحث قاعده، در معنای حدیث است، که «نهی» و «غرر» به چه معنا است و اضافه بیع به غرر چه نوع اضافه‌ای است.

۵. برای «نهی» و جوهی محتمل است و این که نهی حکومتی یا نهی قضائی، باشد احتمالی قریب به ذهن است؛ به ویژه با توجه به معیاری که حضرت امام ﷺ برای تشخیص این نوع نهی‌ها ارائه کرده است.

۶. برای واژه غرر (با قطع نظر از حدیث) معانی متعددی ذکر شده که می‌توان برخی را به برخی دیگر برگرداند.

۷. به اعتقاد ما، اضافه بیع به غرر در حدیث (نهی عن بیع الغرر) از نوع اضافه مصدر یا اسم مصدر به متعلق بیع است، و از نوع اضافه موصوف به صفت نیست.

۸. بیش‌تر بلکه همه فقیهان با استناد به حدیث نفی غرر بر «اشتراط قدرت بر تسلیم

عوضین»، «اشترای علم به عوضین» و «اشترای علم به امور مربوط به بیع»، حکم کرده‌اند. و امام علیه السلام گر چه در آغاز بحث «اشترای قدرت» را انکار می‌کند لکن در نهایت، نظر مشهور را می‌پذیرد؛ ولی آن چه ما معتقدیم، این است که اثبات امری با روایت نبوی صلی الله علیه و آله با توجه به ابهام در مفهوم «غرر» مشکل است. ۹. اشترای قدرت بر تسلیم عوضین، اشترای علم تفصیلی به عوضین و امور مربوط به بیع، به آن گونه که از کلام عالمان استفاده می‌شود، به دلیل محکمی مستند نیست.

۱۰. اگر مبنای «جبران ضعف دلالت به وسیله استناد مشهور» را نپذیریم، شوکت قاعده نفی غرر و آثار فقهی آن فرو می‌ریزد؛ اما اگر آن مبنا را قبول کنیم تکیه‌گاه مهمی برای پاسخ مسائل بسیاری خواهد بود.

پی‌نوشت‌ها:

۱. شیخ انصاری: مکاسب، ص ۱۸۵ و ۱۸۹ و ۱۹۰؛ امام خمینی: کتاب البیع، ج ۲، ص ۲۰۲.
۲. ر.ک: شیخ انصاری: مکاسب، ص ۱۸۵.
۳. ر.ک: الجوامع الفقهیه، الانتصار، ص ۱۸۸.
۴. امام خمینی: البیع، ج ۳، ص ۲۰۴.
۵. وسائل الشیعه، کتاب تجارت، ابواب آداب تجارت، باب ۴۰، ج ۳.
۶. مستدرک الوسائل، کتاب تجارت، باب ۳۱، ج ۱.
۷. توجه امام خمینی در این سخن به سندهایی است که در وسائل الشیعه آمده است؛ البته این سندها خالی از اشکال نیستند، مگر آن که گفته شود: این روایت در صحیفه امام رضا علیه السلام آمده و آن صحیفه، کتابی مشهور است و انتساب آن به امام علیه السلام جای تأمل ندارد؛ پس به بررسی سند خود روایت نیازی نیست. (ر.ک: وسائل الشیعه، کتاب طهارت، ابواب وضو، باب ۵۴، ج ۴).
۸. امام خمینی: البیع، ج ۳، ص ۲۰۴؛ مکاسب و البیع ...، مؤتسسه نشر اسلامی، ج ۲، ص ۴۶۷؛ آیت‌الله حکیم: نهج الفیاض، ص ۳۹۵.
۹. مصباح الفقاهه، انتشارات وجدانی، ج ۵، ص ۲۵۶؛ ارشاد الطالب، انتشارات مهر، ج ۳، ص ۱۸۱.
۱۰. البیع، ج ۳، ص ۲۳۸.
۱۱. مکاسب و البیع، ج ۲، ص ۴۶۷؛ امام خمینی: البیع، ج ۳، ص ۲۰۴.
۱۲. البیع، ج ۳، ص ۲۰۴.
۱۳. همان، ص ۲۰۶-۲۰۷.
۱۴. مکاسب و البیع، ج ۲، ص ۴۶۷؛ المتمسک علی المرءة الرقی، ج ۱۴، ص ۴۰۴.
۱۵. البیع، ج ۳، ص ۲۳۶.
۱۶. شیخ انصاری: مکاسب، ص ۱۷۳ و ۱۷۴.

۱۷. امام خمینی: *البیع*، ج ۳، ص ۲۰۶.
۱۸. همان، ص ۲۳۸.
۱۹. *البیع*، ج ۳، ص ۲۰۷.
۲۰. همان، ص ۲۳۸.
۲۱. نائینی: *المکاسب و البیع*، ج ۲، ص ۴۷۰.
۲۲. آیت‌الله خویی: *مصباح الفقاهه*، ج ۵، ص ۲۵۹.
۲۳. نائینی: *المکاسب و البیع*، ج ۲، ص ۴۷۰.
۲۴. امام خمینی: *الرسائل*، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ج ۱، ص ۵۰ و ۵۱.
۲۵. همان، ص ۵۵.
۲۶. *وسائل الشیعه*، آداب تجارت، باب ۴۰، ج ۳؛ *مستدرک الوسائل*، آداب تجارت، باب ۳۱، حدیث ۱؛ *کنز العمال*، ج ۴، ص ۱۷۶ و ۱۶۸ و ۱۵۷ و ۷۴؛ *صحیح مسلم*، ج ۵، ص ۳؛ *سنن ابی داود*، ج ۲، ص ۲۷۴، ج ۳۳۷۶ و ...
۲۷. عبادة بن صامت ناقل داوری‌های نبی اکرم صلی الله علیه و آله است.
۲۸. *البیع*، ج ۳، ص ۲۸۳.
۲۹. شیخ انصاری: *مکاسب*، ص ۱۸۵.
۳۰. همان، ص ۱۸۶.
۳۱. همان، ص ۲۰۸.
۳۲. *البیع*، ج ۳، ص ۲۰۵.
۳۳. همان، ج ۵، ص ۳۳۵.
۳۴. همان، ج ۳، ص ۲۰۴.
۳۵. شیخ محمدحسین اصفهانی: *حاشیه مکاسب*، مجمع ذخائر اسلامی قم، ج ۱، ص ۳۰۰.
۳۶. ایروانی: *حاشیه مکاسب*، انتشارات رشیدی، تهران، ج ۱، ص ۱۹۲.
۳۷. *البیع*، ج ۴، ص ۲۱۰.
۳۸. *المکاسب و البیع*، ج ۲، ص ۴۶۸.
۳۹. همان، ص ۴۷۰.
۴۰. *کنز العمال*، ج ۴، ص ۷۴.
۴۱. همان.
۴۲. *مستدرک الوسائل*، آداب تجارت، باب ۳۱.
۴۳. شاهد این احتمال روایت نبوی «نهی عن بیع المضطربین» است (*وسائل الشیعه*، آداب تجارت، باب ۴، ج ۲ و ۴).
۴۴. *مستدرک الوسائل*، آداب تجارت، باب ۳۱؛ البته اگر به جای بیاع، بیایع باشد شاهد نخواهد بود.
۴۵. ابن فارس: *معجم مقاییس اللغة*، دفتر تبلیغات اسلامی قم، ج ۴، ص ۳۸۱.
۴۶. ابن اثیر: *النهایه*، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ج ۳، ص ۳۵۵.
۴۷. همان.
۴۸. شهید اول: *القواعد و الفوائد*، انتشارات مفید، قم، ج ۲، ص ۱۳۷، قاعده ۱۹۹.
۴۹. *معجم مقاییس اللغة*، ج ۴، ص ۳۸۱.
۵۰. جوهری: *الصحاح*، انتشارات دار العلم، بیروت، ج ۲، ص ۷۶۸.

۵۱. کتبر العمال، ج ۴، ص ۷۴؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۳.
۵۲. ابن منظور: لسان العرب، ماده حصی.
۵۳. شیخ انصاری در کتاب مکاسب بر این مطلب اتمامی اجماع می‌کند (مکاسب، ص ۱۸۵).
۵۴. مانند آیت‌الله خویی، مصباح الفقاهه، ج ۵، ص ۲۶۷.
۵۵. شیخ انصاری: مکاسب، ص ۱۸۵.
۵۶. امام خمینی: البیع، ج ۳، ص ۲۰۷.
۵۷. همان، ص ۲۳۸.
۵۸. اگر در جایی اصل تکلیف مسلم، اما موارد آن مردد بین دو یا چند چیز باشد، باید احتیاط، و از همه آن‌ها پرهیز کرد مثل جایی که انسان می‌داند یکی از دو لیوان آب نجس شده است. در این صورت باید، به سبب نهي از استعمال نجس، احتیاط کرده، هر دو لیوان را کنار گذاشت.
۵۹. شیخ انصاری: مکاسب ص ۱۸۹ و ۱۹۰؛ امام خمینی: البیع، ص ۲۳۷ و ۲۴۳.
۶۰. آیت‌الله خویی: مصباح الفقاهه، ج ۵، ص ۳۱۷ و ۳۱۸.
۶۱. بحرانی: المحیط الناظر، دار الکتب الاسلامیه، قم، ج ۱، ص ۱۶۸.
۶۲. رسائل الشیبه، ابواب عقد بیع، باب ۴، ح ۲.
۶۳. همان، باب ۵، ح ۷.
۶۴. همان، ح ۴.
۶۵. همان، باب ۴ و ۵ سایر روایات.
۶۶. بلکه ممکن است از برخی روایات دیگر خلاف آن استفاده شود (همان، باب ۸).
۶۷. شیخ انصاری: مکاسب، ص ۱۹۰.
۶۸. ایروانی: حاشیه مکاسب، ص ۱۹۸.
۶۹. مکاسب، ص ۱۸۹ - ۱۹۰.
۷۰. البیع، ج ۳، ص ۲۳۸.
۷۱. همان، ص ۲۴۳.
۷۲. محقق اصفهانی: حاشیه مکاسب، ج ۱، ص ۳۲۶.
۷۳. امام خمینی: البیع، ج ۴، ص ۲۱۱.
۷۴. همان، ج ۵، ص ۳۲۴ و ۳۲۵.